

<div>قفسه‌پشتی</div>

<div>درباره رمان «جان کلام» نوشته گراهام گرین</div>
نابخشوده
فرشته احمدی

<div>جان کلام گراهام گرین ترجمه : حسین حجازی انتشارات بهاران چاپ اول۱۳۶۵</div>
<div><div><div><div></div><div><div>جان کلام</div></div></div></div><div></div></div>
<div>خوشی های اندک و دلخواه های بزرگ ، همه دارایی مردانی است که گرین در مستعمره‌نشین های دوردست ، مقیم‌شان می‌کند تا آدم‌ها و اقلیم‌های رنگ به رنگ ، زمینه‌ساز قصه‌یی شوند درباره آن مردان تنها و از قضا این بار در «جان کلام» بسیار تنها .</div>
<div>کافی است اندکی گرین را بشناسیم تا از انتخاب زوایه دید سوم شخص معطوف به ذهن اسکویی دریاییم که قهرمان داستان در پایان خواهد مُرد زیرا تنها راویان اول شخص تا انتها حق حیات دارند . گرین هرگز از این پیش‌بینی ، رنجیده‌خاطر نخواهد شد، خود او بارها حادثه‌یی را بسیار زودتر از زمان رویدادش ، پیامبرگونه پیشگویی کرده زیرا شاید به درستی دریافته که شناخت جهان داستانی او ، اگرچه منجر به دسته‌بندی شخصیت‌هایش در چند تیپ محدود، آنالیز خط داستانی و درک ساختار تکرار شونده آثارش می‌شود، اما روح حاکم بر آنها وسعت جهانی که گرین قصد شناسدن مختصاتش را دارد با تغییر مکان از ویتنام به هائیتی، پاراگوئه، آفریقا و . . . و با تغییر شغل قهرمانش (شغل بسیار مهم است) از خبرنگار به هتلدار ، دکتر ، پلیس و . . . و با ثابت ماندن علاقه همه‌شان به وطن دوم و کشیده شدن پیشان به ماجراجویی و شباهت‌های روانشناختی فراوان و زن‌ها . . . البته زن‌ها که خود بحث مفصلی دارند و . . . همه و همه باید آن قدر تکرار شوند تا آن دنیا ملموس شود . هان! این همان دنیای گرینی خودمان است! در این صورت و با اتخاذ چنین رویکردی به جای اینکه تکرارها از ارزش آثار او بکاهند بر قدرت نویسنده‌شان صحنه می‌گذارند، تا هم‌چون شونده‌نوعه‌های شب ، مشتاق خواندن رمانی دیگر از او باشیم یا حتی رمانی قدیمی با ترجمه‌ی تازه .</div>
<div>آدم‌ها اگرچه در رمان‌های گراهام گرین شبیه هم به نظر می‌رسند اما با تغییر جایگاه‌شان ، انگار که سایه روشن‌های تابلوی نقاشی تغییر کند ، پیرزن زشت‌رو به زنی زیبا تبدیل می‌شود و یک دختر بی‌خوش متقابل دلگرمی ناگهان به رنگ شرم صبحی فرح‌بخش متماثل می‌شوند . شغل آنها مهم‌ترین عامل هدایت‌شان در مسیر داستان است کما اینکه حضورشان در مناطقی آن‌همه دور دست تنها به واسطه شغل‌شان اتفاق افتاده است . سکون و ماندن در وضعیت اکنون ، میل باطنی و غیرطبیعی همه آنهاست . شاید از همین روست که مرگ هرگز دور از دسترس است نیست و به راحتی، خود با نزدیکان‌شان را به کام می‌کشد .</div>
<div>جان کلام داستان پلیسی است که پانزده سال در آفریقای غربی زندگی کرده و همچون دیگر قهرمان‌های گرین برای بازگشت به دنیای متمدن انگلیسی تمایلی نشان نمی‌دهد . احساس سمولیتی‌اغراق‌آمیز در قبال دیگران (که البته هیچ چیز قهرمانانه‌یی برای نمایش ندارد) او را گام به گام به پایانی پیش‌بینی شده نزدیک می‌کند . مثلث دراماتیک دور زن و یک مرد، بیشتر از آنکه با حادثه‌های بیرونی پربندگ و لعاب‌شود ، معطوف به درون اسکویی است و تردیدهای او بخش بزرگی از رمان را به خود اختصاص می‌دهد . نه تردیدهایش درباره انتخاب یکی از آن دو، تردید در انتخاب سعادت پس از مرگ به قیمت شکستن قلبی یا ساکن ابدی جهنم شدن به خاطر انتخاب نکردن یکی، رها نکردن آن دیگری اما دیگر زنده نبودن آن‌هم به خواست خود .</div>

خوشی های اندک و دلخواه های بزرگ ، همه دارایی مردانی است که گرین در مستعمره‌نشین های دوردست ، مقیم‌شان می‌کند تا آدم‌ها و اقلیم‌های رنگ به رنگ ، زمینه‌ساز قصه‌یی شوند درباره آن مردان تنها و از قضا این بار در «جان کلام» بسیار تنها .
کافی است اندکی گرین را بشناسیم تا از انتخاب زوایه دید سوم شخص معطوف به ذهن اسکویی دریاییم که قهرمان داستان در پایان خواهد مُرد زیرا تنها راویان اول شخص تا انتها حق حیات دارند . گرین هرگز از این پیش‌بینی ، رنجیده‌خاطر نخواهد شد، خود او بارها حادثه‌یی را بسیار زودتر از زمان رویدادش ، پیامبرگونه پیشگویی کرده زیرا شاید به درستی دریافته که شناخت جهان داستانی او ، اگرچه منجر به دسته‌بندی شخصیت‌هایش در چند تیپ محدود، آنالیز خط داستانی و درک ساختار تکرار شونده آثارش می‌شود، اما روح حاکم بر آنها وسعت جهانی که گرین قصد شناسدن مختصاتش را دارد با تغییر مکان از ویتنام به هائیتی، پاراگوئه، آفریقا و . . . و با تغییر شغل قهرمانش (شغل بسیار مهم است) از خبرنگار به هتلدار ، دکتر ، پلیس و . . . و با ثابت ماندن علاقه همه‌شان به وطن دوم و کشیده شدن پیشان به ماجراجویی و شباهت‌های روانشناختی فراوان و زن‌ها . . . البته زن‌ها که خود بحث مفصلی دارند و . . . همه و همه باید آن قدر تکرار شوند تا آن دنیا ملموس شود . هان! این همان دنیای گرینی خودمان است! در این صورت و با اتخاذ چنین رویکردی به جای اینکه تکرارها از ارزش آثار او بکاهند بر قدرت نویسنده‌شان صحنه می‌گذارند، تا هم‌چون شونده‌نوعه‌های شب ، مشتاق خواندن رمانی دیگر از او باشیم یا حتی رمانی قدیمی با ترجمه‌ی تازه .

آدم‌ها اگرچه در رمان‌های گراهام گرین شبیه هم به نظر می‌رسند اما با تغییر جایگاه‌شان ، انگار که سایه روشن‌های تابلوی نقاشی تغییر کند ، پیرزن زشت‌رو به زنی زیبا تبدیل می‌شود و یک دختر بی‌خوش متقابل دلگرمی ناگهان به رنگ شرم صبحی فرح‌بخش متماثل می‌شوند . شغل آنها مهم‌ترین عامل هدایت‌شان در مسیر داستان است کما اینکه حضورشان در مناطقی آن‌همه دور دست تنها به واسطه شغل‌شان اتفاق افتاده است . سکون و ماندن در وضعیت اکنون ، میل باطنی و غیرطبیعی همه آنهاست . شاید از همین روست که مرگ هرگز دور از دسترس است نیست و به راحتی، خود با نزدیکان‌شان را به کام می‌کشد .

جان کلام داستان پلیسی است که پانزده سال در آفریقای غربی زندگی کرده و همچون دیگر قهرمان‌های گرین برای بازگشت به دنیای متمدن انگلیسی تمایلی نشان نمی‌دهد . احساس سمولیتی‌اغراق‌آمیز در قبال دیگران (که البته هیچ چیز قهرمانانه‌یی برای نمایش ندارد) او را گام به گام به پایانی پیش‌بینی شده نزدیک می‌کند . مثلث دراماتیک دور زن و یک مرد، بیشتر از آنکه با حادثه‌های بیرونی پربندگ و لعاب‌شود ، معطوف به درون اسکویی است و تردیدهای او بخش بزرگی از رمان را به خود اختصاص می‌دهد . نه تردیدهایش درباره انتخاب یکی از آن دو، تردید در انتخاب سعادت پس از مرگ به قیمت شکستن قلبی یا ساکن ابدی جهنم شدن به خاطر انتخاب نکردن یکی، رها نکردن آن دیگری اما دیگر زنده نبودن آن‌هم به خواست خود .

قهرمانانه مردن پایانی نیست که گرین برای قهرمان تنهای «جان کلام» در نظر گرفته باشد یا اینکه با شغلی که دارد مرگی پرافتخارتر (تنها اندکی پرافتخارتر) چندان دور از دسترسش نیست اما آزمونی دشوار (همچون سایر همگنانش) توسط خالقی سختگیر (گرین) برایش طراحی شده . مرگی خودخواسته، بی‌افتخار ، در گته‌ی مطلق ، بدون خدایی که صبح آن روز وداعش نگه‌ی وبدون انتظار همدلی از سوی زن‌های دوگانه که حتی برای آموزش روحش دست به دعا نخواهند برداشت . زن‌هایی که به واسطه زشت‌روی‌شان ، ناگامی ، یأس و بیساری‌هایشان، ترحم و عشق اسکویی را برانگیخته‌اند زیرا احساس عشق با شفقت چنان در هم آمیخته که اغلب نمی‌توانیم ترحم اسکویی را معادل احساس عاقلانه‌اش فرض کنیم . اسکویی بارها در آینه با خود روبرو می‌شود اما یک بار در آینه به جز چهره درمانده خودش چهره ناعدلیلی را می‌بیند که با ترحم و دلسوزی به او خیره شده (زیرا اسکویی برخلاف رویه گذشته‌اش مرتکب خرافه و پنهانکاری شده) و این لحظه ، لحظه کشف بزرگی‌اش است؛ آیا مردم گام‌های با احساسی‌حاکمی از تنگ‌بند به من می‌نگرند؟ با همان احساسی که باعث رنج دائمی من است؟ و درست در این نقطه است که گرین به هنرمندانه‌ترین شکل ممکن احساس شفقت خواننده را برمی‌انگیزد تا اندکی از رنج اسکویی را برای او قابل درک گرداند . احساس ترحم‌مان‌اندک اندک اوج می‌گیرد تا در صفحات پایانی در بحبوحه صحبت‌های همسرش و کشیش صدای زمزمه خودمان را بشنویم که با کمرویی برای آموزش روح سرگردانش دعا می‌کنیم . باشد که رستگار شود . . .

نشر بهاران کتاب «جان کلام» را در سال ۱۳۶۵ با ترجمه حسین حجازی منتشر کرد . انتشارات نیلوفر نیز در سال ۱۳۸۳ با ترجمه پرتو اشراق نسخه‌یی دیگر از این رمان را عرضه کرد .

«حقیقت این است که با هم پیش می‌رفته‌اند گذشته و آینده محتمل و حال نامحتمل از یک نقطه آغاز می‌شد .»
از متن کتاب «دریا»
هجدهمین رمان جان بنویل نویسنده ایرلندی، یک داستان متعارف خاطره‌یی است . گرچه شاید ژانری دقیقاً به این نام وجود نداشته باشد اما اصطلاح «داستان خاطره‌یی» دریافت مشترکی را در خوانندگان حرفه‌یی برمی‌انگیزاند . «دریا» رمان متعارفی است به خاطر اینکه تمام عناصر آشنای این گونه داستانی را در آن باز می‌یابیم : یادآوری خاطره‌یی نوجوانانه در تابستانی فراموش شده، پایان نکبت‌بار و غیرمنتظره‌نخستین عشق که معصومانه و پاک است، بازگشت به مکان وقوع حوادث خاطره‌انگیز و گذشته فراری که از چنگ شخصیت اصلی ؛ مردی سرد و گرم چشیده که تجربیات گوناگون را از سرگذرانده، می‌گریزد . آیا نکته غریب و تازه‌یی در این مضامین وجود دارد؟

راوی «دریا» مکس موردون است . یک منتقد و مورخ هنری نه چندان بلندپرواز و جاه طلب که در دهه ششم زندگی خود، بعد از مرگ همسرش آنا بر اثر سرطان، درمانده و مایوس به یاد معاشرتِ تابستانی با خانواده گرینس می‌افتد و نخستین عشق‌های زندگی‌اش که با آنها تجربه کرد . موردون که سرگرم نوشتن کتابی درباره‌یی بر یوناندر؛ نقاش مشهور است در مهمانخانه‌یی سکونت می‌کند که پنجاه سال قبل خانواده گرینس ، پدر و مادر، دوقلوا؛ کلوئه و مایلز و پرستار بچه‌ها رز در آن اقامت داشتند . در جایی که دوگولهای گرینس می‌انجامد در ذهن او بازسازی می‌شود . موردون به یاد می‌آورد که در ۱۱ سالگی شیفته خانم گرینس می‌شود و به پنهان بازی با بچه‌ها به خانه ساحلی خانواده گرینس راه می‌یابد . اما بعدتر عشقش به دختر هم‌سن و سال خانواده ؛ کلوئه معطوف می‌شود که مثل تمام معشوقه‌های رمان‌های خاطره‌یی به قهرمان پر شرم و شور و دلباخته بی‌اعتناست . در پایان‌بندی داستان ارتباط آقای گرینس و پرستار بچه‌ها برملا می‌شود و درگیری کلوئه و رز به اوج می‌رسد، دوقلواهی مقدمه به دریا می‌زنند و غرق می‌شوند . موازی با روایت خاطرات موردون که تنه اصلی رمان را تشکیل می‌دهد دو سطح زمانی دیگر هم پیش می‌رود . یک سطح پرش‌هایی از آخرین روزهای زندگی آنا همسر مکس موردون است و دیگری زندگی روزمره موردون در مهمانخانه دوشیزه واواسور . ترکیب سه نفره موردون، دوشیزه واواسور ؛ پیر دختر صاحبخانه و عضو سوم ؛ سرهنگ بالدن ، آدم دغلبازی که پیش از تصویب‌سری با دوشیزه واواسور سرو سروی داشته و طبیعتاً از اینکه رقیب جذاب‌تری سرراش سبز شده دلمخور است، ولو با روایت راوی دلمرده و غمگینی مثل موردون هم نظربآورد است .

مکس موردون که به گروه منتقدان انگلیسی‌با اسم‌های مختلف در رمان‌های بنویل تکرار می‌شود مردی است بدون کوچک‌ترین تمایلی به جاه‌طلبی و پشتکار ، فرهیخته و تنها . دیگران فکر می‌کنند او سرگرم نوشتن رساله‌جدی و وقت‌گیری است اما در پایان کتاب اعتراف می‌کند تنها نیم‌فصل ناپخته از کتابش درباره پی‌ریبونار را نوشته . در روزگار نوجوانی به شدت خاچیک خاچر را از مجموعه نخست داستانی‌اش «اشک ششم» (نشر چشمه ۱۳۸۳) می‌شناسم . اشک ششم را یک نفس خواندم، زیرا همین که داستانی به پایان می‌رسید و می‌خواستم کتاب را کناری بگذارم، با خواندن چندت سطر از داستان بعدی چنان موضوع‌ها و شیوه نگارش جذاب بود که چاره‌یی جز خواندن نداشتم . در آن مجموعه که امیرحسن چهلتن هم مقدمه‌یی بر آن نوشته بود، بیشتر داستان‌ها بر ذهن خواننده تأثیری ماندگار می‌گذاشت و فراموش نمی‌شد . از داستان «اعلام استقلال اشک ششم» تا «ژئرال مایور ولفگانگ فون شتاین» و از «یغسان» که فلسفه‌جالبی درباره مرگ داشت تا داستان «به دنیا آمدن من» که راوی نوزادی است که برای نخستین بار زندگی در دنیا را تجربه می‌کند . زبان خاچر در تمام داستان‌هایش ساده و روان است و به خصوص در ماجرای «پسرک و پروانه» . در این داستان پسرکی پروانه‌یی را در مشت می‌گیرد و یک پدربزرگ می‌پرسد ؛ «پروانه بعدی من مرده؟» پیرمرد چنین چنین پاسخ می‌دهد ؛ «آی شیطان ، زندگی و مرگ پروانه حالا در دست توست![!] ولی در پایان این داستان کوتاه پروانه می‌میرد و پسرک حیران از بازی سرنوشت با پدربزرگ آواز می‌خواند و می‌کوشد چشم از جسد بی‌جان پروانه بردارد .

«حال و هوایی به پسند کلاغ‌ها» (ثالث ۱۳۸۵) هم داستان‌هایی با همان حال و هوا دارد و وجه مشترک هر دو مجموعه داستان مکان و زمان داستان هاست . در اولین داستان این مجموعه «گل‌هایی که نام آنها را الی گذاشته بودی» خانم الیزابت دونبگیسر تنها شخصیت داستان، در خاطرات گذشته سیر می‌کند . نویسنده بارها توصیف خطی داستان را بریزد و از حال به گذشته می‌رود و دوباره به لحظه اکنون بازمی‌گردد . در

درباره «دریا» نوشته جان بنویل

برنده معمولی بوکر

امیرحسین خورشیدفر



جان بنویل پس از آریس موردوک و رادی دویل سومین ایرلندی برنده بوکر است

تحت تأثیر خانواده گرینس قرار گرفته که پولدارتر و بی‌خیال‌تر از خانواده آنها بوده‌اند و به همین خاطر در چند بند آغازین کتاب گرینس‌ها را به صورت خدایان وصف می‌کند . کم‌کم متوجه می‌شویم که مکس بیشتر مایل است در گذشته سیر کند . حادثه مرگ همسرش آقتدر او را متأثر کرده که می‌خواهد از طریق یادآوری خاطرات به جهانی پیشینی سفر کند، جایی که حتی نشانه‌های از دست‌رفتنی هم ناپدید شده‌اند . در جایی می‌گوید : «چیزی که می‌خواستم از اول تا آخر این بود که توی گوشه‌یی بخزم و خودم را حفظ کنم و در گرمای امن جنتی پناه بگیرم و در آن از گزند نگاه‌های سرد و بی‌اعتنای آسمان محطوف می‌شود که مثل تمام معشوقه‌های رمان‌های خاطره‌یی به قهرمان پر شرم و شور و دلباخته بودن شخصیت راوی و فضای داستان حتی از این تعبیر هم اوج می‌رسد، دوقلواهی مقدمه به دریا می‌زنند و غرق می‌شوند . موازی با روایت خاطرات موردون که تنه اصلی رمان را تشکیل می‌دهد دو سطح اصلی تصویب‌سری که از اول تا آخر این بود



کنونی‌اش تصویر می‌شود مردی خسته و میخواره است

که حوصله ارتباط‌های تازه را ندارد . هیچ کس اعتمادش را جلب نمی‌کند اما علی‌الظاهر سخت به همدلی محتاج است . مصداق این نیاز جایی است که در کارگاه شردوشی بی مقدمه به زن کارگر می‌گوید همسرش مرده . نه آنکه رمان «دریا» سرشار از لحظه‌های اینچنینی باشد اما به هرحال یک ویژگی مهم داستان‌های خاطره‌یی همین است که بتواند با عربان کردن غیرمنتظره درون شخصیت‌ها خواننده را تحت تأثیر قرار دهد . روایت مکس هم در چند لحظه به این اوج نزدیک

فریش بدهند . در مقابل یک صحنه دردناک هم برای سرهنگ بالدن اتفاق می‌افتد . دخترش که قول داده به دیدن او بیاید در آخرین لحظه منصرف می‌شود . این تصویرهای همیشگی و آشنا از زندگی پیرمردها و پیرزنان تنها و مضحک مرتباً در اثر تکرار می‌شود . در پایان قصه هم ناگهان برملا می‌شود که دوشیزه واواسور همان «رز» دوستدار آقای گریس و پرستار دوقلواهی است که پنجاه سال پیش غرق شدند و البته این رازگشایی هیچ بار عاطفی در خواننده ایجاد نمی‌کند زیرا دوشیزه واواسور را عملاً به عنوان عضوی از محفل کمدی سه نفره شناخته شده، به عنوان زن صاحبخانه پیری که بدش نمی‌آید شوهری از مستاجرهایش تور کند و بعد وقتی معلوم می‌شود که او «رز» است آن اعترافات و سوال جواب‌های احساساتی اصلاً دلنشین نیست . «دریا» رمانی است که به قرارداد خود با خواننده مجدانه و شاید بیش از حد پایبند می‌ماند . نه از چارچوب آشنایش فراتر می‌رود و نه فروتر . داستانی تلخ است که زیر سایه مرگ پیش می‌رود . دریا به نشانه حضور همیشگی ، آرام و بی‌اعتنای مرگ همیشه در پس‌زمینه داستان حضور دارد . مهمترین نقاط عطف داستان به جز مرگ آنا همه در ساحل اتفاق می‌افتند . ذهن سیال راوی درست مثل موج‌هایی است که با برخورد با پاهای رز پس می‌نشینند . او نیز پیش می‌رود و بازمی‌گردد اما آرام و قرار ندارد .

دریا در سال ۲۰۰۵ برنده جایزه ادبی بوکر شد که سال فقیر در ادبیات انگلیسی زبان به حساب می‌آمد . با این حال بسیاری از انتخاب این کتاب حیرت زده شدند . زیرا بنویل به خاطر رمان «کتاب نشانه» هم جایزه را تبرئه بود . به نظر می‌رسید که جایزه بوکر در سال ۲۰۰۵ بیشتر به معنای تقدیر از یک عمر فعالیت ادبی اهدا شده باشد . منتقدی حتی پیشنهاد کرد که این کتاب فراموش شود و خوانندگان دوباره رمان «لمس ناشنایی» بنویل را که در سال ۱۹۹۷ منتشر شده بود بخوانند . با این همه برای ما خوانندگان فارسی زبان ، رمان «دریا» مجال آشنایی کامل با نمونه بسیار جدید یک گونه رمان است . نقد ادبی عموماً مرجعیتی برای کتاب‌های ترجمه به خصوص آنها که جایزه معتبری دریافت کرده‌اند قائل است . تیغه برخورد انتقادی با این آثار عموماً اقتدر کند است که به توصیفی کلی بسنده می‌شود اما انتظار نداشته باشید که بعد از خواندن رمان اتفاق مهمی در درونتان افتاده باشد . دریا شما را فرامی‌گیرد . همان‌طور که در آخرین سطرهای کتاب مکس موردون می‌گوید : «در واقع اتفاقی هم نیفتاده‌بود، یک هیچ لحظه‌یی . یک بی‌اعتنایی و شانه‌با بالا انداختن بزرگ دنیا .»

بی‌نوشت :

۱–جایزه من بوکر داستان که به اختصار بوکر خوانده می‌شود جایزه‌یی ادبی است که از سال ۱۹۶۹ هر سال به رمانی انگلیسی‌زبان که نویسنده‌اش اهل کشورهای مشترک‌المنافع (تابع پادشاهی انگلستان) یا جمهوری ایرلند باشد اهدا می‌شود . از مشهور ترین نویسندگانی که آثارشان در سال‌های اخیر برنده این جایزه شدند می‌توان به کازونو ایشی گورو ، آرنولداتی روی و مارگارت اتوود اشاره کرد . در سال ۲۰۰۶ رمان میراث زبان نوشته کیران مسای نویسنده هندی جایزه بوکر ادبیات را دریافت کرد .

یادداشت

<div><div></div></div>	<div>درباره رمان دیوانگی در بروکلین</div>
<div>تدید در پل استرخوانی</div>	
<div>حسن محمودی</div>	

<div><div></div><div><div>دیوانگی در بروکلین</div></div></div>	<div>دیوانگی در بروکلین پل استر ترجمه : خجسته کیهان نشر افق چاپ اول۱۳۸۶ تعداد: ۲۰۰۰ نسخه قیمت: ۴۲۰۰ تومان</div>
<div><div></div><div><div>دیوانگی در بروکلین</div></div></div>	

سال‌ها پیش که نسخه نمونه‌خوانی شده و قبل از چاپ اولین ترجمه از پل استر را با ولع و هیجان در اتاق یکی از دوستان می‌خواندم، هیچ‌گاه به فکرم خطور نمی‌کرد سال‌ها بعد رمانی از این نویسنده را با بی‌میلی و تردید تمام کنم . نسخه نخستین ترجمه آثار پل استر گرچه هنوز در قالب کتاب منتشر نشده بود و هویت رمان را با خود همراه نداشت ، برام لذت بیشتری به همراه داشت . در فضای داستان‌هایی که آن روزگار در ایران و تئوری‌ها و بحث‌های داغی که رواج داشت ، «کشور آخرین‌ها» با ترجمه خجسته کیهان ، آرام‌بخشی بود که با استاده‌به آن می‌شد با صورت دیگری از آنچه از برخی چیزها در ذهن داشتیم، رویه‌رو شد و برخی مفاهیم و ساختارها را بهتر درک کرد .

انتشار رمان‌های پل استر و به دنبال آن ترجمه مقالات و گفت‌وگوهایی از این نویسنده و درباره این نویسنده، به تدریج با نویسنده‌یی آشنایمان کرد که دنیای خاص و منحصر به فردی برای خودش دارد و هرچه تلاش هم بکنی نمی‌توانی و اصلاً بی‌فایده است که بخواهی آن را بیشتر از خودش و آثارش گسترش و تعمیم دهی .

رمان‌های پل استر هر کدام پازل‌ی از دیگری هستند که می‌توان آنها را یک جا با هم خواند . کسی که این مجال را روزی به دست بیاورد که در صورت تماایل تمام آثار این نویسنده را به‌طور پی در پی و بی‌وقفه بخواند ، اگر که کاسه صبرش سرازیر نشود و وسط‌های راه هوس خواندن اثر داستانی دیگر را نکند، به حتم با دنیای اشگفت‌انگیز و منحصر به فردی رویه‌رو می‌شود که اگر اهل خواندن آثار داستانی چندجلدی باشد، لذت بی‌نظیری خواهد برد . مخاطبان ایرانی پل استر در اینجا مانند مخاطبان کنونی او در جهان ، شانس دوره کردن آثار این نویسنده را به صورت یکجا از دست داده‌اند، اما شانس دیگری به دست آورده‌اند که به تدریج موزمان یا با فاصله از زمان انتشار کتاب‌ها موفق به خواندن آثار شده‌اند . این دسته از مخاطبان با انتظاری روبه‌رو بوده‌اند که این انتظار ضمن آنکه لذتی را در خود به همراه داشته، قدرت انتخاب و گزینش را از آنها گرفته‌است . کارنامه نویسنده‌ی پل استر مانند هر نویسنده دیگری روزی بسته خواهد شد و از پس آن بی‌شمار نقد و تحلیل و داوری به جای می‌ماند و مخاطب آن روزگار برای خواندن کتاب‌های پل استر می‌تواند مثلاً از همین دیوانگی در بروکلین آغاز کند و قید کارهای دیگر را بزند یا با همین کتاب شیفته دنیای داستانی نویسنده شود و با اشتیاق و کنجکاوی تا مدت‌ها هیجان و لذت ناشی از غرق شدن در این دنیا را تجربه کند .

دیوانگی در بروکلین به قولی و عبارتی دربرگیرنده تکه‌های بیشتری از پازل معروف استر است . این عبارت درباره این رمان هم به لحاظ مضمون و موضوع



و نگاه نویسنده صدق می‌کند و هم از لحاظ ساختار و چگونگی روایت کردن . تمامی داستان‌هایی که فکر می‌کنیم پل استر قرار است در کتاب‌های دیگری آنها را دوباره روایت کند یا قبل از این روایت کرده است ، در دیوانگی در بروکلین سرخنی دارند . این سرنخ‌ها اگر در نخستین اثر از نویسنده‌اش به دست‌مان می‌رسد، شاید جذابیت یادترتی پیدا می‌کرد . تردیدی که در سطر نخست به آن اشاره کردم فکر می‌کنم برای من دقیقاً از همین مولفه شاخص دیوانگی در بروکلین شکل می‌گیرد . نانان و خواهرزاده‌اش تام در روایتی که از زندگی‌شان نوشته می‌شود، بخش‌هایی از همدیگر را در بطن خود دارند . چیزهای گمشده‌یی که این دو شخصیت از دنیای بیرونی خود در درون دیگری پیدا می‌کنند ، سرنخ‌هایی است برای روایت دیگری و دیگری .

دیوانگی در بروکلین در خلال بازگویی و نوشتن خاطرات نانان روایتی از زلزله‌ی از آدم‌های روزگار ما را بدجوری از آن‌را دست داده‌ایم . پل استر با شهامت از این موضوع می‌نویسد ، اما نمی‌داند چرا این بار در شنیدن و خواندن این اعتراف انسان امروز، دچار خستگی و کسالت می‌شویم و احساس می‌کنیم با چیز تازه‌یی که بتواند در عین خواندن ، شگفت‌زده‌مان کند، روبه‌رو نیستیم . دیوانگی در بروکلین با تمام ویژگی‌هایش تردیدی را به جان می‌اندازد که آیا از اولش نیز حق به جانب مخاطبانی بود که چندان پل استر را جدی نگرفتند و به او نیز مانند یک نویسنده متوسط امریکایی نگاه کردند؟ پدیده پل استرخوانی در ایران به گمانم با خواندن دیوانگی در بروکلین با ترجمه خجسته کیهان با تردیدی جدی روبه‌رو می‌شود . آیا این تردید ناشی از کاستی‌های ترجمه است یا اشباع ذهن از ماجراهایی که با شیوه‌یی نه چندان شگفت ، بنای تکرار را گذاشته است؟